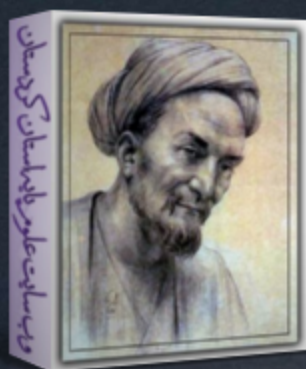
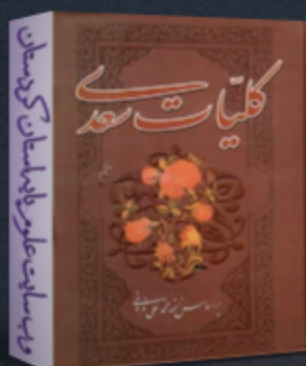
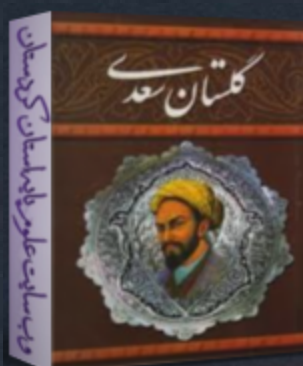


گلستان



نگار صد اگذاری آن لاین
 دیواره گلستان بدون خزان
 سدهی شیرین سخن

هدیه وب سایت علوم دایره استان کردستان

گلستان

سعدی

از ویژگیهای اصلی شعر سعدی که نشان از بهوش سرشار و نگاه تینبزمین نوآور او دارد
همواری سخن و شیوه ساده پسند و بزرز تکلف و تصنع اوست تجلی این سبک خاص
در آثار سعدی بسبب شده که او هیچگاه بدنبال کشف و ابط حیدر پیوند نای پویند
در میان اصطلاحات نباشد. بر این اساس پیوند خوشنویسی با شعر سعدی را نیز باید
از این دیدگاه باید بررسی کرد و توجه داشت که او در این زمینه دارای سلیقه خاص
خویش است مثلاً سعدی در ادبیات زیر از قلم غبار که خوشنویسان بدان پیوسته
برای ریز نویسی یاد کرده است. شاعر در بیت نخست بر زیبایی میان خط رخصاً
و خال چسبید تناسب برقرار کرده و ترتیب آنها را به خطی که با قلم غبار نوشته
شود و قطره نمکینی که از آن قلم حکید باشد تشبیه کرده است.
خط شکوئی خال بناسبت گوی قلم غبار میرفت و فز و چکید خالی



بسم الله الرحمن الرحيم



[Click](#)

منت خدای را غر و جل که طاعتش موجب قربت و بگرازش ز نعمت
بر نفسی که فتنه میرود مدحیات و چون برسی آید منزع ذات پس بر نفسی
و نعمت موجود است و بر بنیستی بگرمی و با

از دست و زبان که بر آید کر عهد و شکرش بدر آید
اعلموا ال داد و سزا و میل من عبادی الهی

بند و بمان به که تقصیر خویش خدای آورد
در نه سزاوار خدا و پیش کس تواند که بجای آورد

باران رحمت چسبش همه را رسید و خوان نعمت پدیدش همه جاکشیده
پرد و ناموسندگان گناه فاحش ندرد و طیفه روزی نخلای من کبر
ای کبری که از خزانه غیب گهر و ترسا و طیفه خور داری

دوست ساز کجای کنی محروم تو که بادشمن این خط داری
 فراش باد صبار آگشته تا فرشن مزدین بگرد و آید بر باری را فرمود تا نبات
 نبات در مهد زمین برورد و درختان را بخلعت نور روزی قیامی بسوزد و در
 گرفته و اطحال شاخ را بعد دوم موسم ربيع کلاه بکوفه بر سر نهاده و هصار و نمائی
 بقدرت او شهد فائق شده و تخم حرمانی بپیش نخل مابین گشته
 ابرو بادومه و خورشید و فلک در کار تا توانی بخت آرمی و بخلعت نخوری
 همه از بهر تو سر گشته و فرمان بردا شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری
 و خبر است از سرور کائنات و مفر موجودات و رحمت عالمیان و صفات اعیان
 و تمه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 شفیع مطاع نبی کریم و شمیم و شمیم و شمیم
 چه غم دیوار است را که دارد چون تو شینا چه بان از موج بحر از را که با نوح رشتی با
 بلغ العلی بکمال کشف الدجی بکمال حسنت چمع خصاله صلوات الله علیه
 که یکی از بندگان گنه کار بریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه
 حق جل و علا بر دارد ایزد تعالی در نظر نکند بازش بخواند باز اعراض نکند دیگر

بارش تضرع و زاری بخواند حق سبحانه و تعالی فرماید یا ملائکتی قد یغنی

مین غبده می لرزید که غیری نقد غفرت که دعوتش اجابت کردم و امیدش

بر آوردم که از بیاری و عا و زاری بنده همی شدم دارم

کرم من و لطف خدا و گداز گمته بند و کرد و است و او سر

عاکفان کعبه جلالتش تقصیر عبادت معرفت که ماعبدناک حق عبادت و

حلیه جلالتش تحیر منسوب که ماعرفناک حق معرفت

گر کسی وصف از من پرسد پدل از بی نشان چگونه باز

عاشقان ششگان معشوقند بر نیاید ز ششگان آواز

یکی از صاحبان سربجیب مراقبت فرد بوده بود و در بحر مکاشفت متعرق شده

آمد که ازین معالمت باز آمد یکی از یاران بطریق انباط گفت ازین سببان که

بودی ما را چه تنگه گرامت کردی گفت بخاطر داشتیم که چون بدست

گل رسم دامن می پرانیم و یا اصحاب را چون برسیدم بوی کلم چنان مست کرد

که دامنم از دست برفت

ای مرغ محبت عشق ز پروانه پامان کان خوشتر راجان شد و آوازینا

این مدعیان و طلبش بخیر اندگان را که خبر شد خبری باز نیامد
 ای تر از خیال و قیاس و گمان و دسم و ز هر چه گفته اند شنیدیم و خواندیم
 مجلس تمام گشت و باخر رسید عمر ما بچنان در اول وصف تو ماندیم
 ذکر حمیل سعدی که در افوا و عوام افتاد است وصیت بخش که در سطر زمین رفت
 و نصب الحیب حدیثش که همچون شکر میخوردند و رفته فاش که چون کاغذ فرست
 بر کمال فضل و بلاغت او حمل توان کرد بلکه خداوند جهان ابو بکر بن سعد
 ز غمی بعین عنایت نظر کرده است و تحسین منع فرمود و ارادت صادق
 نموده لا جرم کافه انا م خاصه و عوام محبت او گرانیده اند که الناس علی ذل

ملوکهم

زانکه که ز ابرین مسکین نظر آثارم از آفتاب مشورت
 گر خود همه عیبها بدین بنده هر عیب که سلطان میند و بهر
 گلی خوشبوی در حمام روی رید از دست مخدومی بدم
 بد و قسم که مکنی یا عیبی که از بوی دلا و زیر منم
 بگشای من گله ناخیر بودم و لیکن مدتی با گل نشستم

کمال بنشین در من اثر کرد و گزید من جهان خاکم که مستم
از درو تعالی و تقدش خطه پاک شیراز را بهیبت حاکمان عادل و بهت عالمان
حامل تازمان قنایت در امان سلامت گنبد دارد

اقلیم ما پس را غم از آسیب دهرست تا بر سرش بود چو توئی سایه خدا
امروز کس نشان ندهد در سلطه حاکمانند آستان درت نامن رضا
برست باس خاطر سحارگان و شکر بر ما و بر خدای جهان آفرین خرا
یارب ز یاد فرشته نهد از خاک پاک چندان که خاک را بود و مادر ایتا
میشب تامل ایام گذشته میکردم و بر عرش تلف کرد تا بفم بخوردم و نماند
سراچه دل بالباس آب دیده می شستم و این مهتاب مناسب حال خود میختم
هر دم از عرش میرود نفسی چون گنبد میکنی مانند کسی
اکله نگاه رفت و در خوالی مگر این پنج روز در مایه
نخل آغوش که رفت و کارش خنث کوس رحلت زود و بارش خنث
خواب بنشین و با بد و حیل باز دارد پیاده را ز سبیل
هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل بدگیری پرداخت

و آنکه گر بخت همچنان هوسى وین عمارت بنسرت در کسى
 ما را نماید اردو دوست مدار دوستى را نشاید این غذا
 نکت و بد چون همی باید مرد حنک انگس که گو می نیکی بد
 برک عیشی بلور خویش ورت کس نیاید ز پس ز پیش ورت
 عسر برست و آفتاب تنو اندکی ماند و خواجه غرّه بنو
 امی نهی دست رفته در باره رتتمت بر نیادری دنا
 هر که مزروع خود بخورد بخورد وقت خرمش خوش باشد چید
 بعد از تامل این معنی مصلحت آن دیدم که در شین غزلت نشینم و دامن صحبت
 فرا خود چیم و دفتر گفتگوسامی برشان بشویم و من بعد برشان گویم
 زبان برید و بختی نشسته صم گلم به از کسی که نباشد زبانش از حکم
 مایلی از دوستان که در کجا و و آیس من بودی و در حجر و حلیم رسم
 قدیم از در و آمد چند امله نشاط ملاعبت کرد و بساط مداعت قسود
 جوابش بخشم و سه از زانوی تعذر برترقم رنجید و مکه کرد و گفت
 کنونت که امکان گفتار بلوامی برادر ملطفت و نبشی

که فردا چو یک اجل در رسد بگم ضرورت زبان درشی
 کسی از متعلقان منش حرب واقعه مطلع گردانید که فلان غرم کرده است و منت جرم
 که بقیه عمر مختلف نشیند و خاموشی گزیند تو نیست اگر توانی سرخوش گسر و راه مجت
 پیش کفایت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم طراکده که سخن گفته
 شود بر عادت مألوف و طریق معروف که آرزودن دوستان جلیت و کفایت
 یمن محصل و خلاف راه صوابت و نفس را می آید و الباب که ذوالعقار علی دریا

و زبان بعدی در کام

زبان در دهان ای خرد صفت کفید و رنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروشت با پیله
 اگر چه مشحون و مند غامضی آید بوقت مصلحت آن که در سخن
 و پیر طیر هفت دم فرو بن بوقت گفتن و سخن بوقت خاموشی
 فی الجمله زبان از مکالمه او در کشیدن قوت نداشتیم در روی از محادثه او گردانید
 مردت نداشتیم که یار موافق بود و ارادت صادق
 چو جنب آوری با کسی بر تیر که از روی گزیرت بود و بالیز

بحکم ضرورت سخن گفتم و تفرج کنان سپردن قسیم در فصل رابع که صولت بود
آرمید بؤادان دولت و در رسید

پیراهن برک برد حشاشان چون جامه عید نیکبختان
اول اردیبهشت ماه جلالی بلبل گویند و نبار بر قصبان
بر گل سرخ از غم افشاد لالی همچو عرق بر عذارش بر غصبان
شب را بپوشان کبی از دوستان اتفاق سبت افشاد موضعی خوش و خرم
و در خان در هم گفتمی که خرد و نیاز خاکش ریخته و عمت دریا از تا کس آویخته
روضه ما بهمنه با سلال دوحه هیچ طبر را موزون
آن پُر از لاله های رنگارنگ دین پر از میوه های گوناگون
باد در سایه درختانش گسترانیده فرشش بو قلمون
بامدادان که خاطر ما ز آمدن بر برای نشستن غالب آمد و پیش دانی گل و ریحان بود
و ضمیران فراهم آورد و آینه بک رجوع کرد و گفتم گلستان را چنانچه دانی
بقای و عهد گلستان را دانی نباشد و حکما گفته اند سر چه نباید لبشکلی را نشاند
مکاش طریق صحبت گفتم برای زینت ناظران و فحمت حاضران کتاب گلستان

توانم تصنیف کردن که باو خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد
و گردش زمان عیش و عشر را پیش خریف مبدل نکند

بچه کار آیدت ز گل طبعی از گلستان من ببر و رفتی
گل بهین پنج روز خوش باش وین گلستان همیه خوش باش
حالی که من این حکایت بگردم دامن گل برنجت و در دامنم آویخت که الکریم
اذا وعدنی فصلی و دو جانم در امتنان باض افتاد و در حسن معاشرت و ادا
محاورت در لباسی که مکاران را بکار آید و مترسلان را بلاغت پنهانید فی الجمله
از گلستان بختی نمانده بود که کتاب گلستان تمام شد

و تمام آنکه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان بنام... بعدین
الامانک الاعظم... مظهر الدین ابی بکر بن سعد بن زکریا ادا م الله اقبالها
و بگوشه لطف خداوندی مطالعه نموده

مکرالغاث خداوندش بارگاه خواجه چینی و نقش ارمیت
امیدت که روی لال در کشد ازین سخن که گلستان جامی در
علی انخصوص که دیباچه بنامش بنام سعد ابو بکر سعد بن زکریا

دیگر عروس کز من از بی جمالی سر بر نیارود و دیده یاس از پشت پامی خجالت ببرد
 و در زمره صاحبان مخیلی شود مگر آنکه که مخیلی کرد و بزور قبول امیر کبر عالم عادل
 باریک فخرالدوله... ابو بکر بن ابی نصر... که مدوح اکابر آفاقت و مجموع مکارم صلاح
 بر که در سایه عنایت اوست گنیش طاعت و دشمن دوست

بر برکت از سایر بندگان و حواشی خدمتی متعین است که اگر در ادای برخی از آن
 نهادن و تکامل روادارند در معرض خطاب آیند و در محل عنایت مکر بر این طایفه
 در ایشان که شکر نعمت بزرگان و اجابت و در جمیع و دعای خیر و ادا
 چنین خدمتی در غیبت اولیست که در حضور که آن بتضع نزد بخت و این بکلف دو
 با حاجت مقرون باد

پشت دایم فلک راست شد زخمی تا چون فرزند زاده مادر ایام
 حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده مصلحت عام را
 دولت جاوید یافت بر که گویام به ذکر عبثش ذکر خبر زنده اندام
 وصف ترا کنند در عهد اهل فضل حاجت مشاطه نیست رومی لارا
 تقصیر بقاعدی که در موطن خدمت بارگاه خداوندی میرود بنا بر آنست

که طایفه از حکامی هند و سمان در فضایل بزرگوار سخن می گفتند آخر
 جز این عیش نداشتند که در سخن گشتن لطیفی است یعنی در گفت بسیار
 و مستمع را بسی منتظر باید بود تا تقریر سخن کند بر حسب تشبیه و گفت:

اندیشه کردن که چویم به از پشیمانی خوردن که چرا گشتم
 سخن پروردگار به کهن بید شد آنکه بگوید سخن
 مزن بی تا تل گفت تا دم کلوگوی کرد در کوئی چشم
 بیدیش و آنکه بر آوردهش و زان پیش پس کن که گویند
 بطن آدمی بهتر است از دوا و دوا از تو به گر کلوئی صواب

کفیف در نظر اعیان حضرت خداوندی عرض کرده که محضر اهل بیت
 و مراکز علمای قهر اگر در سیاق سخن و بیس می کنم شوخی کرده باشم و بستانا
 مرجا و حضرت عزیز آورده و شب در جوهرمان جوی نیارد و چراغ
 پیش آفتاب پرتوی ندارد و مناره بلند بر دامن کوه الوه نیست نماید
 هر که کردن بدعوی اندازد خوشین را بگردن اندازد
 سعدی افاده است آزاد کس نباید بگفت افاد

اول اندیشه و انگی گشتار پامی بست آمدت پس دیوا
 نخلندی دایم ولی نه در بستان و شادی فروشم ولی نه در کعبان نهمان
 گفتند: حکمت از که آموختی گفت: از نامایان که تا جای نپسند پامی نه

قدم انخروج قبل الولوج

گرچه شایر بود و خرد و سنجید چه ز پیش باز روین چنگ
 گرچه شیر است در درمن پیش لیک دشت در صاف ملک
 اما با عبادت اخلاق بزرگان که چشم از حوایب زیر دستان پوشند و در
 جرات کمران نخواستند کلمه چند بطریق اختصار از نوادر و امثال و شعر و حکایات
 و سیر ملوک ماضی و جمیع آنکه در این کتاب درج کردیم و برخی از عسر و کرامایه
 بروخرج موجب تصنیف کتاب این بود و بالله التوفیق

بماند سالها این نظم و سبک ز ما هر ذره خاک افتاده جان
 غرض نقیشت که ما بار ما که هستی را نمی فهمیم بقایه
 مگر صاحب دلی روز می برت کند در کار و درویشان دعا